



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه مباحث گذشته

پس از پرداختن به مباحث احکام تعلیم موارد وجوب یا استحباب تعلیم را ذکر کردیم گفتیم فروعی مطرح هست که باید وضعیت آن مشخص شود در فرع اول بعد از بررسی ادله وجوب تعلیم به مواردی رسیدیم که تعلیم واجب یا مستحب است در اولین فرض سؤال می‌شود در جایی که تعلیم واجب است آیا وجوب تبعیدی است یا توصلی؟ ادله‌ای وجود دارد که ممکن است از آن تعبدیت استظهار بشود اولاً هرگاه شک بکنیم در اینکه آیا تکلیفی - چه واجب یا مستحب - تبعیدی است یا توصلی؟ اطلاق دلیل اقتضاء توصلی بودن می‌کند و این که قصد قربت در آن شرط نیست اما حمل تکلیف بر تعبدیت دلیل خاص می‌خواهد. بر اساس قاعده کلی در این بحث مواجه با روایاتی هستیم که تأکید دارند اخلاص شرط است؛

## ادله روایی باب تعلیم

البته این مجموع روایات در تعلم و طلب علم بود که در بحار و علم و حکمت آمده بود اما روایاتی که می‌شود در تعلیم به آن تمسک کرد؛

### روایت اول

در کتاب علم و حکمت آقای ری‌شهری صفحه ۲۳۴ روایت ۹۱۰ در فصل سوم آداب تعلم را آورد و اولین ادب را اخلاص ذکر کرده و گفته: از پیامبر اکرم (ص) «مَنْ تَعَلَّمَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ لِيُعَلِّمَهُ النَّاسَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ سَبْعِينَ نَبِيًّا»<sup>۱</sup>

البته درباره «ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» دو احتمال وجود دارد:

۱- «مَنْ تَعَلَّمَ بَاباً مِنَ الْعِلْمِ لِيُعَلِّمَهُ النَّاسَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» مفعول له است اگر «ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» متعلق به ليعلمه باشد دلیل بحث ما به حساب می‌آید که «لِيُعَلِّمَهُ النَّاسَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» قید برای تعلیم به حساب می‌آید؛

۱- مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، النص، ص: ۱۳۶.



۲- اما احتمال دارد که «ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» قید برای تعلم باشد که آن وقت شامل تعلم می‌شود.

سؤال: مفعول به نزدیک‌ترینش برمی‌گردد؟

جواب:

- در این موارد بین دو امر تعارضی هست که از یک طرف بازگشت آن به مورد نزدیک‌تر ترجیحی دارد اما از طرف دیگر چون محور جمله تعلم هست و لیعلمه ادامه آن و فرع بر آن هست گاهی از نظر ادبی دو سه جمله هست که با او عطف و مانند آن آمده که در آنجا به آخری برمی‌گردد اما در جاهایی که حالت عطف ندارد و یک جمله است بعید نیست که بگوییم محور همان کلمه اول است بنابراین خالی از اجمال نیست؛
- علاوه بر این جواب دیگری هم دارد که در مورد آن بحث می‌کنم.

## روایت دوم

در روایت ۹۱۹ که در کافی هم آمده امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: - فکر می‌کنم سندش هم معتبر است - «مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَىٰ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا»<sup>۲</sup> در اینجا الله از مواردی است که به همه اینها و قطعاً به علم می‌خورد. این بحثی در اصول داشت که استثناء عقیب جمله متعدده به جمله آخر می‌خورد یا به بقیه؟ که گفتیم اختصاص به استثناء عقیب جمله متعدده ندارد در خیلی از قیود دیگر همین بحث وجود دارد به هر حال در اینجا الله کنار علم است و قدر متیقن به علم می‌خورد «مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَىٰ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا»

## تعبدی بودن

بنابراین طبق اطلاقی که در اصول بود گر چه اصل توصلی بودن تکالیف است اما ممکن است به دلیلی گفته شود تعلم و تعلیم تعبدی است مثلاً در نماز و مانند آن وقتی که اجزاء و شرایط نماز را ذکر می‌کنند اولین شرط قربت است در همان‌جا گفته می‌شود که این مطلب دلیل می‌خواهد در جواب مثلاً می‌گویند: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» (طه/۱۴) روایات و آیاتی نشان می‌دهد این عمل باید برای خدا باشد یا آنجا که یک حکم کلی درست می‌شود و می‌گوید که

۲- بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۲۷.



عبادت و هر چه به عنوان عبادت تلقی می‌شود قوام آن باید با قصد قربت باشد در آنجا دلیل داریم در اینجا هم گفته شده که گر چه قاعده اولیه اصولی توصلی بودن است اما مجموعه‌ای از ۱۰-۲۰ روایات می‌گوید که تعلم و تعلیم امری تبعیدی است و اگر برای غیر خدا بود وعده عقاب می‌دهد و مواخذه دارد.

## بررسی دلالتی و سندی روایات

همه روایاتی که مطرح شد از بحارالانوار جلد دوم صفحه ۲۹ بود یک بابی است که ۶۰-۷۰ روایت دارد ما ۱۰-۲۰ روایت آوردیم که «مَنْ تَعَلَّمَ لِيْمَارِيَّ بِهِ السُّفَهَاءِ أَوْ يَبَاهِيَّ بِهِ الْعُلَمَاءِ أَوْ يَصْرِفَ وَجْهَهُ النَّاسِ إِلَيْهِ لِيُرْتَسُوهُ وَيَعْظُمُوهُ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»<sup>۳</sup> انواع قصدهای غیر قریبی را مطرح می‌کند و وعده عقاب می‌دهد. این روایت در بحار حدیث ۲۹ حدیث ۱۱ است احمد بن محمد بن ابیه عن ابن غلوی عن ابی جمیعا عن سعد عن قاسم بن محمد عن حفص... قال ابو عبدالله عليه السلام «مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ وَ عَمِلَ لِلَّهِ دُعَى فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا».

مجموعه این روایات مورد استشهاد قرار گرفته بود برای اینکه این عمل عبادی است. آیا می‌شود به این روایات استناد کرد یا نه و اگر می‌شود دلالت دارد یا نه؟ و اگر دلالت دارد محدوده دلالت آن تا کجا است؟ این دو سه سؤال باید پیرامون این روایات مطرح شود.

به لحاظ سندی مجموع ۲۰-۳۰ روایت، سند بعضی از آنها معتبر است گر چه اگر سند هیچ‌کدام هم معتبر نباشد باقاعده‌ای می‌شود به اینها اعتماد کرد؛ قبلاً گفتیم که قاعده تسامح در ادله سنن را به معنایی که در اصول گفته شده قبول نداریم، آن روایات دلالت بر توثیق سندی ندارد که بگویید اگر سند هم درست نبود روایت را بپذیر، اما قاعده دیگری که سیره عقلا هم بر آن است و ادعای ما این است که سیره عقلا بر حجیت روایت است در جایی که مجموعه‌ای از روایات مضمونی را افاده بکنند که آن مضمون امری خلاف عقل و آیات و روایات نباشد و از مسائل اختلافی بین مذاهب نباشد و از اموری نباشد که در اختلاف ادیان مظان جعل و دس است، ولو همه اینها سند نداشته باشند ولی با هفت هشت شرط جمع آنها می‌تواند و ثوقی داشته باشد به‌خصوص در جاهای که بحث‌های استنباطی را بیاورد. در الزامیات تردید هست اما اگر در مستحبات بیاید تردیدی در آن نیست از این جهت در صورتی که

۳ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۳۱.



مضمون واحدی داشته باشند می توان مجموع این بیست سی روایت را پذیرفت قیود آن را عرض کردیم. البته برخی از روایات سند معتبر هم دارد پس از نظر سند و اعتماد به این روایات مشکلی نیست.

## تقسیم روایات

### تقسیم اول

این روایات از یک نظر به دو دسته تقسیم می شوند:

#### ۱- مربوط به تعلم

#### ۲- مربوط به تعلیم

عمده روایات مربوط به تعلم بودند که می گفت باید برای خدا باشد و اگر برای خدا نباشد عقاب دارد. اکثریت قاطع این روایات در گروه اول قرار می گیرد یعنی مربوط به تعلم است.

گروه دوم چند روایت هست که از کتاب علم و حکمت و برخی از بحار که در کافی هم نقل شده است بخش عمده اینها در تعلم است و در تعلیم یکی دو تا است که سند یکی از آنها معتبر نیست و دیگری که از بحار نقل شده بود که دارد عن سعد عن قاسم بن محمد عن منقری عن حفص در یکی از اینها و یا هر دو اختلاف رجالی هست و لذا در صحت سند آن تردید دارم. عمده این روایات درباره تعلم است و درباره تعلیم این دو روایت است. پس درباره تعلیم اگر سند درست نباشد مشخصاً آن قاعده نیست چون ما کثرت روایات را در تعلیم نداریم بلکه در تعلم داریم و از این جهت به دو دسته تقسیم می شود که در تعلیم روایات زیادی نداریم.

سؤال: به هر جهت هر دو در یک راستا هست تعلیم و تعلم در یک راستا هستند؟

ما روش فقهی بحث می کنیم و نمی توانیم بگوییم هر دو در یک راستا هستند بالاخره تعلم یک چیزی است و تعلیم چیز دیگری، شاید هم حکمتی در کار است که آن را عبادی کرده و این را توصلی، ما باید روی میزان و روش اصولی جلو برویم. این دو باب است و در تعلم داستان از آن قرار است که هم سند برخی از روایات معتبر است و هم جمع آنها را می توان مورد اعتماد قرار داد؛ اما در تعلیم کثرت به آن شکل وجود ندارد و از نظر سندی هم یک



روایت است که باید در آن دقت بکنیم فکر می‌کنم از نظر سندی بی‌اشکال نیست و یکی از این دو توثیق تامی ندارد و نمی‌توان اعتماد کرد البته باید مراجعه مجددی داشته باشیم.

### تقسیم دوم:

تقسیم روایات به دو دسته:

#### ۱- امر به قصد قربت

#### ۲- وعده ثواب برای اخلاص

از یک جهت روایات دو دسته می‌شوند این روایات از منظر دیگر تقسیم دیگری می‌شوند و گروهی قصد قربت را امر می‌کنند که اگر قصد قربت نکند و اغراض دنیوی و مادی و غیر الهی را در کار خود دخالت دهد وعده عقاب و عذاب می‌دهند در برخی صرف ترغیب به قصد قربت نیست بلکه وعید نسبت به عدم قصد قربت و اغراض مادی است اما تعدادی از این روایات فقط برای اخلاص وعده ثواب می‌دهد.

دو سه روایت که در باب تعلیم است این‌طور است نسبت به آن سوی قضیه وعیدی نیست، بلکه وعد است نسبت به اینکه این کار انجام شود مثلاً می‌گوید: «مَنْ تَعَلَّمَ وَ عَمِلَ وَ عَلَّمَ لِلَّهِ دُعَىٰ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا» نسبت به آن طرف چیزی نگفته برخلاف آن روایاتی است که می‌گفت «لِيَمَارِي أَوْ يَبَاهِي فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» این دو لحن است.

### جمع بندی

پس از این جهت هم روایات به این شکل تقسیم می‌شوند. پس:

اولاً: روایات به دو دسته تقسیم می‌شوند که بخشی مربوط به تعلم است و بخشی مربوط به تعلیم است و روایاتی مربوط به تعلیم کم هستند و سند آن هم محل خدشه است که به احتمال بسیار قوی روایت اول سند ندارد و روایت دوم ضعیف است؛



ثانیاً: این روایات از لحاظ اینکه صرفاً ترغیب به اخلاص می‌کنند یا وعده عقابی نسبت به ریا می‌دهد دو قسم می‌شود و روایات مربوط به تعلیم معمولاً از قسم اول است و فقط وعده ثوابی برای قصد قربت داده‌اند اما وعیدی برای عدم قصد قربت در تعلیم نیست، ولی در تعلم هست.

### نتیجه بررسی سندی و دلالتی روایات در باب تعلم

از این دو مطلب نتیجه می‌گیریم که در باب تعلم هم سند روایات و هم دلالت آن تام است چون تعبدی است و برای کسی که قصد قربت نداشته باشد وعده عذاب می‌دهد؛ مثل اینکه اگر کسی در نماز قصد ریا بکند گناه کرده و نماز او باطل است و مصداق عبادت خدا نیست، اما روایاتی که در تعلیم آمده مواجه با دو مشکل است؛ اولاً: سنداً تام نیست و ثانیاً: دلالت بر اشتراط قصد قربت نمی‌کند تا تعبدی بودن تعلیم را افاده بکند، بلکه ثوابی را برای قصد قربت می‌دهد و ما کثیری از توصیلات داریم که بدون قصد قربت هم مصداق اطاعت از خدا است و امر را انجام داده و تکلیف از او ساقط شده منتهی اگر قصد قربت کند خدا ثواب اضافه به او می‌دهد. خیلی از واجبات توصیلی این‌طور است مثلاً در دفن میت اگر دلیلی ثوابی برای آن ذکر بکند به این معنا نیست که یک عبادت است و با توصیلی بودن هم جمع است، اگر دلیل بگوید که بدون قصد قربت عبادت نکردی و معصیت کردی آن وقت تعبدی به شمار می‌آید. در باب تعلیم این بیان را نداریم، اما در تعلم داریم.

### نتیجه بررسی ادله باب تعلم و تعلیم

بنابراین با توجه به اینکه قلمروهای جدیدی هستند همیشه باید یک عصای احتیاط در دست انسان باشد مانند باب صلاة نیست که قرن‌ها تفکیک شده باشد کار جدیدی است و تا آنجایی که ما در مظان آن تفحص کردیم روایات از این دو جهت تقسیم می‌شود و نتیجه تقسیم‌ها این است که:

- در تعلیم، احتمالاً هم دلیل تام سندی وجود نداشته باشد و هم اینکه مضمون روایتی که درباره تعلیم است افاده تعبدی بودن نمی‌کند و فقط وعده ثوابی برای این کار می‌دهد که این در همه توصیلات هم ممکن است؛
- اما در تعلم به نظر می‌آید سند و دلالت تمام است برای اینکه وقتی وعده عقاب می‌دهد و ارزش تعلم و مصداق امر بودن تعلم را مشروط به این می‌کند که اگر می‌خواهد امر خدا را اطاعت بکند باید قصد الهی



بکند یعنی تعلم مثل نماز است فقط ما در تعلم می‌پذیریم که تعبدی است اما نه تعلم همه علوم، بلکه منظور تعلم علوم دینی است.

## منظور از «علم» در ادله روایی

قدر متیقن آن است که یا انصراف دارد یا مقید دارد که منظور از علم در این روایات و احادیث همان علم دینی است - علم دینی به معنای خاص خود- نه هر علمی که با قصد قربت ثواب داشته باشد این در تعلم است. پس علوم دینی به معنای خاص تعبدی می‌شود و این تکلیف را دشوار می‌کند یعنی به هر حال تعلم علوم دینی باید با نوعی قصد قربت باشد و بدون آن مصداق عبادت خدا نیست و شکل عبادت پیدا می‌کند؛ اما سایر علوم حتی علمی که با عناوین ثانوی واجب شده مشمول این روایات نمی‌شوند و متقوم به قصد قربت نیست. پس تعلم علوم دینی به معنای خاص تعبدی است اما تعلم سایر علوم ولو با عناوین ثانوی واجب شده باشند تعبدی نیست و اطلاقی که این روایات آنجا را بگیرد ندارد.

## مناقشات

دو مدعا برای ما به دست آمد یکی در حوزه تعلم است که می‌گوییم تعلم علوم دینی تعبدی است اما تعلم سایر علوم ولو با عناوین ثانوی واجب و مستحب بشود، تعبدی نیست. برای تعلیم هم مطلقاً دلیلی نداریم که تعبدی باشد اما هر دو سوی این مدعا مناقشاتی دارد که بررسی می‌کنیم. در طرف تعلم حداقل دو مناقشه وجود دارد:

## مناقشه اول

یک مناقشه این است که در یکی از روایاتی که مورد استدلال ما بود کتاب علم باب ۹ ج ۲ بحار ص ۳۰ روایت ۱۳ که از معانی الاخبار نقل شده ابن عبدوس عن ابن قطیبه عن همدان بن سلیمان عن ابن هروی - همان ابوالصالح هروی - قال سمعت عن علی بن موسی الرضا علیه السلام يقول «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يَعْلَمُهَا النَّاسَ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ رَوَى لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِيَ بِهِ السُّفَهَاءُ أَوْ يِبَاهِيَ بِهِ الْعُلَمَاءُ أَوْ لِيُقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ فَقَالَ ع صَدَقَ جَدِّي ع أَ فَتَدْرِي مَنِ السُّفَهَاءُ فَقُلْتُ لَأَيُّ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ هُمْ قِصَاصُ مُخَالِفِينَا وَ تَدْرِي



مَنْ الْعُلَمَاءُ فَقُلْتُ لَأَيَّ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ ع الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبَ مَوَدَّتَهُمْ» بعد پرسیدند می‌دانید منظور از «لِيُقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ» چیست؟ گفتیم نه. فرمودند: «وَ اللَّهُ بِذَلِكَ ادْعَاءَ الْإِمَامَةِ بِغَيْرِ حَقِّهَا».<sup>۴</sup>

## بررسی روایت

این روایت در واقع می‌گوید که منظور از لیماری بذلک این است که خود را در مقابل مخالفین ما خوب نشان دهد و خودنمایی کند و مباهات به علما «لِيُقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ» یعنی ادعای امامت که اگر به این معنا باشد کاری به قصد قربت یا عدم قصد قربت نیست بلکه جمله امام صادق علیه السلام را معنا می‌کند، اگر این باشد قصد قربتی که در نماز مطرح است نیست بلکه یک بعد اعتقادی مذهبی سیاسی اجتماعی پیدا می‌کند نه بعد عبادی به آن معنا.

## پاسخ مناقشه اول

این مناقشه به این شکل قابل پاسخ است که روایت نمی‌خواهد معنای آن را منحصر در این بکند در ظاهر به یکی از مصادیق تطبیق می‌دهد منتهی مصداق بارز خیلی حساس را ذکر می‌کند روایات در حد استفاضه بود که «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيْمَارِيَّ بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يِبَاهِيَّ بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ وَجْهَهُ النَّاسِ إِلَيْهِ لِيُرْسُوهُ وَيَعْظُمُوهُ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».

این روایت نمی‌خواهد آنها را تقیید بزند یا معنای حصری بکند بلکه مصداق بارز یا برجسته‌اش را می‌گوید، نظیر روایاتی است که ذیل آیات قرآن آمده که از باب تطبیق است نه تفسیر و الا به ذهن نمی‌آید که اطلاق روایات با این از کار بیفتد. فلسفه روایاتی که می‌گوید که شأن علوم دینی این است که فقط باید برای خدا باشد و اگر برای غیر خدا باشد عذاب دارد این است که خدا برای تعلم علم دین ارزشی قائل شده که نمی‌خواهد در حد سایر امور تنزل پیدا کند و ابزاری برای دنیا و اهداف غیر الهی قرار گیرد.

شبهه این مورد الی ماشاءالله در روایات داریم روایتی که تطبیقات قرآن را ذیل آیات قرآن بیان می‌کند یا ذیل روایات ائمه اطهار آن را معنا می‌کند.

<sup>۴</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۳۰.





به نظر می‌آید این مناقشه قابل جواب است و می‌شود از روایات همان مدعا را برداشت کرد که تعلم به نحوی امر عبادی و تعبدی است.

## مناقشه دوم

مناقشه دوم معارضی است که برای این روایت وجود دارد در صفحه ۲۵۹ بعد از اینکه روایاتی را درباره اخلاص ذکر کرده عبارت خود کتاب این‌طور است که «نقلت بعض الاحادیث فی مقابل احادیث هذا الباب و كذلك احادیث باب الاول من آداب التعلم التي تؤكد الاخلاص في النية و اجتناب التعلم بدافع غير الهية و يبدع عنها معارضة لهذه الاحادیث» روایتی که معارض با گروهی است که می‌گوید اگر برای غیر خدا بود «فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»<sup>۵</sup> و وعده های عذابی که ذکر کردند.

روایت ۱۰۶۱ در صفحه ۲۵۹ که در منیه المرید هم هست «من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتى ياتي عليه علم فيكون لله فمن طلب العلم لله فهو كصائم نهاره و قائم ليله...»

روایت ۱۰۶۲ در همین صفحه که از پیامبر اکرم (صل الله عليه و آله و سلم) است که فرمودند: «ان الرجل ليطلب العلم و ما يريد الله فما يزال به العلم حتى يجعله الله عزوجل» این ممارست می‌کند و نور این علم که در اینجا منظور علم دینی و الهی است تأثیر می‌گذارد و او را به مسیر خدا می‌کشاند.

روایت ۱۰۶۳ که از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است در جلد بیستم جلد آخر شرح ابن ابی الحدید یک سری کلمات دیگر که در نهج البلاغه نیست را جمع‌آوری کرده است «تعلموا العلم و لو لغير الله فإنه سيصير الله»<sup>۶</sup>

## پاسخ مناقشه دوم

اولاً: هیچ کدام از روایات سند معتبری ندارد و در حد استفاضه هم نیست این جواب اول است که در مقام تعارض اینها سندی ندارند که بتوانند مقابل گروه عظیمی از روایات که دارای سند هم بودند خدشه‌ای وارد کنند. ثانیاً: دو روایت اول جهالت توصیفی است یعنی نمی‌خواهد بگوید این کار را بکنید، می‌گوید اگر کسی چنین کاری بکند ولو اینکه اقدام او بد است ولی عاقبت بخیر می‌شود این امر واقع را بیان می‌کند نه اینکه دستوری بدهد

<sup>۵</sup> - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۳۸.

<sup>۶</sup> - شرح نهج البلاغة لابن أبي الحدید، ج ۲۰، ص: ۲۶۷.



البته ممکن است کسی این جواب را بدهد که روایت سوم دارای امر است «تعلّموا العلم و لو لغير الله» و نیز درباره روایات قبلی در بحث‌های سابق در فقه و تربیت گفتیم که بیان مصالح و مفاسد در امر شارع یک شیوه بیانی برای امر و نهی است.

اما وقتی می‌گوید که «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارِينِ»<sup>۷</sup> به دو شکل می‌شود معنا کرد و کاری به تشریحی و تعبدی ندارد گاهی می‌گوییم که بیان این امر واقع یک تعبیر و شیوه بیانی است برای این که امر بکند، مثل این که به جای اغسل می‌گوید یغسل و فعل مضارع می‌آورد گاهی هم به جای اینکه امر صریح بیاورد حکمت آن را بیان می‌کند پس وقتی می‌گوید «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»<sup>۸</sup> امر می‌کند و وجوب آن را بیان می‌کند.

سؤال: در امور مستحبی هم این طور هست؟

جواب: در آنجا قراینی پیدا می‌کنیم بله اصل در همه اینها وجوب است منتهی آنجا قرینه داریم که مستحب است.

### جمع بندی

جواب اول این بود که سند ندارد و جواب دوم این که امر نیست گزاره امر واقع است و توصیفی است نه دستوری، ممکن هست بگوییم حدیث سوم دستوری است و دو روایت قبلی که توصیفی است شیوه و کنایه برای بیان امری است.

### اشکالات

سؤال: در ماده امر و صیغه امر گفته بودیم که اصل وجوب است؟

جواب: آن‌هایی هم که به داعی امر می‌آیند همین‌طور هستند یغسل یا یغتسل فعل مضارع است اما چون به داعی امر است اصل وجوب است و هر چیزی که به این داعی باشد برای همین است اما می‌شود مجدداً به این جواب‌هایی که داده می‌شود برگشت و اشکال کرد؛

<sup>۷</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص: ۹۹.

<sup>۸</sup> - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۹، ص: ۳۰۳.



## اشکال اول

اشکال اول این است که:

اگر این روایات به تنهایی بود می‌شد استفاده بکنیم که اگر برای غیر خدا هم باشد مطلوب است و مصداق اطاعت از خدا است چون عاقبت آن به خیر است اما وقتی که این روایات در مقام معارضه با آنها قرار می‌گیرد در مقام جمع این گونه معنا می‌کنیم؛ زمانی که یک روایت تنها است یک ظهوری دارد ولی وقتی این روایت در مقابل روایات دیگر قرار بگیرد ذهن عرفی اینها را باهم جمع می‌کند یعنی معنای این را عوض می‌کند.

## پاسخ اول

دو احتمال در مورد روایاتی که بیان توصیفی دارد وجود دارد:

- اولاً بگوییم بیان امر واقع است یا بگوییم مصلحت یک امر واقع را ذکر می‌کند و در بیان تشریح نیست؛
- ثانیاً در مقام تشریح است و ظاهر این است که بگوییم امام از موضع تشریح بیان می‌کند و داعی امر دارد؛ این زمانی است که روایت تنها باشد ولی زمانی که این روایت را در مقابل روایت قبلی قرار می‌دهیم ذهن از معنای کنایی توصیفی به داعی دستوری به همان معنای اولیه خود برمی‌گردد که ظاهر این است که بیان امر واقع می‌کند و امر ونهی در آن نیست.

بنابراین این گونه جواب می‌دهیم که اگر این روایت تنها بود آن را حمل بر امر می‌کردیم اما زمانی که در مقابل آن روایات قرار می‌گیرد با تأکیدی که آن روایات دارند که «فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» و با این غلاظ و شدادی که بیان می‌کنند این طرف می‌گوید که اطاعت نمی‌کند ولی در مسیری رفته است که به جای خوبی می‌انجامد و این کاملاً در توصیف عاقبت یک امر محض می‌شود و نظیر این گاهی داریم که امام به شخصی که گناه کار بوده می‌گوید عاقبت او خوب است، اما به آن معنا نیست که گناه این فرد مطلوب است مانند سید حمیری که مبتلا به گناهی بود ولی جبران کرد و در لحظات آخر حتی اثرات گناه هم از بین رفت. با ملاحظه آنها این هم حمل بر بیان واقع می‌شود نه بیان دستوری و اینکه حمل بر داعی دستور و امر ونهی کنیم، درست نیست بلکه بیان امر واقع است با ملاحظه این «تعلّموا العلم و لو لغير الله» هم همین گونه معنا می‌شود و تعلّموا امر تشریحی نیست بلکه برای تأکید به ارزش علم امری را آورده نه اینکه می‌خواهد تشریح بکند و بگوید «ولو لغير الله» یک امر است.



در واقع روایاتی که توصیفی بود حمل بر معنای حقیقی خود می‌شوند نه به داعی امر و امری که اینجا آمده حمل بر بیان واقع می‌شود نه امر تشریحی، با ملاحظه روایات باید آن را حمل بر این معنا کرد. پس زمانی که روایات کثیر را در طرف مقابل می‌بینیم عرفاً می‌گویند آن توصیفات فقط یک توصیف است و این دستور هم امر به داعی توصیف است و به سرانجام نیک می‌رسد. البته اگر این روایت تنها بود و معارضی نداشت به این معنا بود اما در مقام معارضه جمع به این است که این طور معنا بکنیم.

### پاسخ دوم

جواب دیگر این که یک بحث مفصلی داشتیم که آیا بیان مصالح در همه جا حمل بر این می‌شود که به داعی امر است یا نه؟

آنجا به چند قسم تقسیم می‌کردیم که بیان عقاب و ثواب است که قطعاً امر ونهی را بیان می‌کند و گاهی بیان مصالح معنوی است که آن هم یک قسم است؛ گاهی بیان یک مصلحت دنیوی است مانند «قَلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدٌ الْيَسَارِينِ» همه جا از بیان مصالح آن امر بیرون نمی‌آید اما در اینجا ظاهراً این حرف جریان ندارد چون مصلحت اخروی را بیان می‌کند و لذا اگر در اینجا معارضه‌ای نبود از اینها استفاده می‌کردیم که توصیلی است و تعبدی نیست اما در مقام معارضه این بر بیان امر واقع حمل می‌شود نه امر تشریحی.

### جمع بندی

بنابراین:

در تعلم این مناقشات قابل جواب هست و تعلم علوم دینی که با عنوان اولی مطلوب است یک امر تعبدی است اما سایر اقسام نیست و این یک مقدار کار را مشکل می‌کند؛ و نوعی عبادت است.

اما در تعلیم دلیل تامی نداریم. در باب تعلیم به دو شکل می‌شود استدلال کرد برای اینکه تعبدی است:

- یک استدلال این که به روایات خاص تمسک بکنیم که ما برای این دو جواب آوردیم؛

اولاً: روایت دارای سند تام نیست؛

ثانیاً: اینکه دلالت آن هم وعده عقاب بر ترک قربت نمی‌دهد بلکه ثواب را ذکر می‌کند که منافاتی با توصلی بودن و ملازمه‌ای با تعبدی بودن ندارد، بلکه این بیانی که در باب تعلیم است با توصلی بودن هم جمع می‌شود؛

- دلیل دوم این است که کسی تنقیح مناط بکند و بگوید زمانی که تعلم با آن روایات کثیره امری عبادی و تعبدی شد در ارتکاز ما فرقی میان تعلیم و تعلم نیست؛ وقتی که تعلم علوم الهی و احادیث و قرآن و معارف دینی تعبدی شد و باید با قصد قربت باشد و الا مصداق عبادت نیست، تعلیم آن هم به همین شکل است وقتی که می‌گوید که تعلم امری عبادی است و قصد قربت می‌خواهد و اگر قصد قربت نداشته باشد «فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» اما تعلیم آن مانعی ندارد و توصلی است ممکن است کسی بگوید این مقدار تنقیح مناط می‌شود و اولویتی در اینجا نیست که بگوییم چون تعلم این‌طور بود تعلیم هم بالاولویه این‌طور هست، اما ممکن است تنقیح مناط ادعا بشود.

اثبات این تنقیح مناط هم بر مدعی هست، چون مرز بین تنقیح مناط و قیاس یک مرز ظریفی هست، تسری یک حکم از یک مورد به مورد دیگر وقتی از قیاس بیرون می‌آید و تنقیح مناط می‌شود که دو ملاک داشته باشد: یکی اینکه ما راز حکم را به عنوان علت پیدا نکنیم نه به عنوان حکمت و اطمینان داشته باشیم که علت است و الا اگر ظنی باشد یا حالت حکمت داشته باشد، قیاس می‌شود و مرز بین تنقیح مناط و قیاس هم در جاهایی استظهارات و برداشتهای شخصی می‌شود که حالت‌های روان‌شناختی هم مؤثر است. البته شواهد و قراین موضوعی هم وجود دارد ولی یک قسمت از آن امور نفسی فقیه است که تعیین تکلیف می‌کند.

این باید در جاهای مختلف از فلسفه فقه بحث شود در فقه در بسیاری از موارد امور ذاتی و نفسی فقیه تأثیر دارد البته با درجات متفاوت گر چه شواهد موضوعیه خیلی مهم است و باید به آنها توجه کرد ولی اموری است که خواه یا نا خواه حالت استظهاری پیدا می‌کند استظهاراتی که کمتر به شواهد مستند است ولی در هر حال در اینجا اگر کسی بخواهد اطمینان پیدا کند که تعلم که این‌طور شد تعلیم هم این‌طور است این امر مشکلی است و می‌شود شواهدی را در مقابل آن آورد که وظیفه خود فرد است در تعلیم اگر یاد گرفته تا یاد بدهد و پولی بگیرد یا برای غیر خدا باشد مانعی ندارد اصل این است که منتشر شود، اما در تعلم قصد دیگری شرط است که تفاوت‌هایی به ذهن می‌آید که نمی‌گذارد انسان مطمئن شود که اینها هیچ فرقی باهم ندارند. از این بحث نتیجه می‌گیریم که ما در حوزه



## شماره ثبت: ۱۰۸۵

علوم دینی و معارف الهی تعلم را تعبدی می‌دانیم اما تعلیم را تعبدی نمی‌دانیم که ادامه این بحث در جلسه آینده انشاءالله؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار